

گاهنامه ادبی

شکوه و آرزو



موسسه آموزش عالی جهاد دانشگاهی، واحد رشت
معاونت دانشجویی و فرهنگی

سال یکم / شماره ششم / ۱۳۹۹/۱۱/۲۲

- * با شاعران (به مناسبت پیروزی انقلاب اسلامی)
- * زندگینامه دکتر غلامرضا رحمدل
- * معرفی کتاب "از زمزمه تا فریاد"
- * داستان کوتاه: صبح پیروزی

بهمین
خبر باد این سرزمینی



گاهنامه ادبی شکوه واژه ها

موسسه آموزش عالی جهاد دانشگاهی رشت
معاونت فرهنگی و دانشجویی



سخن دبیر :

در گذر تاریخ، ادبیات، زبانی مشترک، برای انسان ها بوده و به داشته های فرهنگی یک جامعه، اعتبار و ارزش می دهد.

موسسه آموزش عالی جهاد دانشگاهی رشت در راستای ارتقا جایگاه ادبیات و ارج نهادن به آن، در صدد معرفی و نشر آثار فاخر در این صفحه می باشد.

امید آنکه بتوانیم در راستای این هدف والا و ارزشمند، قدمی به راستی برداشته و مورد توجه شما مخاطبان فرهیخته قرار گیرد.

سپیده ساجدی
دبیر کانون شعر و ادب موسسه
مدیر مسئول گاهنامه ادبی
شکوه واژه ها



شناسنامه

صاحب امتیاز: معاونت دانشجویی و فرهنگی
مدیر مسئول: سپیده ساجدی
زیر نظر شورای سردبیری
طراح صفحات و گرافیک: سروناز رحیمی دانش



فهرست

- ۱) باساعران (به مناسبت پیروزی انقلاب اسلامی) صفحه ۱
- ۲) زندگینامه دکتر غلامرضا رحمدل صفحه ۲
- ۳) معرفی کتاب "از زمزمه تا فریاد" صفحه ۳
- ۳) داستان کوتاه: صبح پیروزی صفحه ۴



۰۱۳-۳۳۴۴۸۹۹۴-۷

www.jdrasht.ac.ir

رشت، بلوار لاکان، میدان ولایت،
مجتمع آموزشی-پژوهشی جهاد دانشگاهی گیلان



شعر انقلابی (به مناسبت پیروزی انقلاب اسلامی)



همیشه فاتح میدانیم، همیشه پرچم مان بالاست
همینکه عاشق ایرانیم، همیشه پرچم مان بالاست

در این هجوم هیابوها، درین کشاکش جادوها
به زیر سایه ی قرآنیم، همیشه پرچم مان بالاست

به دین عشق یقین داریم، یقین به فتح مبین داریم
امین کشور ایمانیم، همیشه پرچم مان بالاست

شقایقیم و پر از داغیم، غریب لاله ی این باغیم
دخیل کوی شهیدانیم، همیشه پرچم مان بالاست

وطن صلابت پابرجا، وطن اصالت نامیرا
به پای نام تو می مانیم، همیشه پرچم مان بالاست

اگر چه قطره، پر از موجیم، به اهتزاز تو درواجم
شهید پرچم ایرانیم، همیشه پرچم مان بالاست

#نغمه مستشار نظامی
#وطن

گر کُفر به آتش بکشد جان و تتر را
یا اینکه در آرد زتنم پیرهنم را

صدپاره کند تکه به تکه کفنم را
از من نتواند که بگردد وطنم را

در جان و تنم ای وطنم از تو تنیده
« از خون جوانان وطن لاله دمیده »

با دست خدا، شوق دعا، شور دلبران
کاخ ستم از پایه ی سستش شده ویران

برخیز! بهار آمده در فصل زمستان!
آن یوسف گمگشته رسیده ست به کنعان

تاریخ جهان در تب و تاب و هیجان است
این شوکت فجر است که اینگونه عیان است

از ابر برون آمده تا رُخ بنماید
از روی خودش ماه مگر پرده گشاید

تا جمعه ی موعود که موعود بیاید
شعری به بلندای زمان را برآید

مردی که وجودش ز ازل لایتناهی ست
جان و تنش آکنده ی ایمان الهی ست

هنگامه ی جاری شدن جان به رمق هاست
خورشید، خطیبی ست که در خون شفق هاست

پایان شب تیره و آغاز فلق هاست
هر جا بروی جشن گل و نور و طبق هاست

هان! مژده بده مژده بده مژده که عید است
پایان شب تار ستم صبح سپید است....

رضانیکوکار

تو آمدی و بهار و شکوفه پیدا شد
دمید لاله ی خوش رنگ و دشت زیبا شد

تو آمدی و در آفاق صبح گل خندید
درخت غنچه زد از شوق و شور پیدا شد

تو آمدی و دل قطره ها به هم پیوست
و چشمه ها به هم آمیخت، رود دریا شد

تو آمدی و سخن رخت تازه در بر کرد
قصیده اوج گرفت و غزل شکوفا شد

تمام پنجره ها سمت چشم های تو بود
چه خوب با تو بهار و پرنده معنا شد

تو آمدی و زمین رنگ آسمان گردید
تو آمدی و در باغ آسمان وا شد

رسول شریفی



مژده ای یاران که آمد اینکم فرهاد عشق
جاودان بادا همیشه موبک بنیاد عشق

تا فرو بندد رحیل ظلمت خودکامگی
با کلام خویشتن، افسونگر صیاد عشق

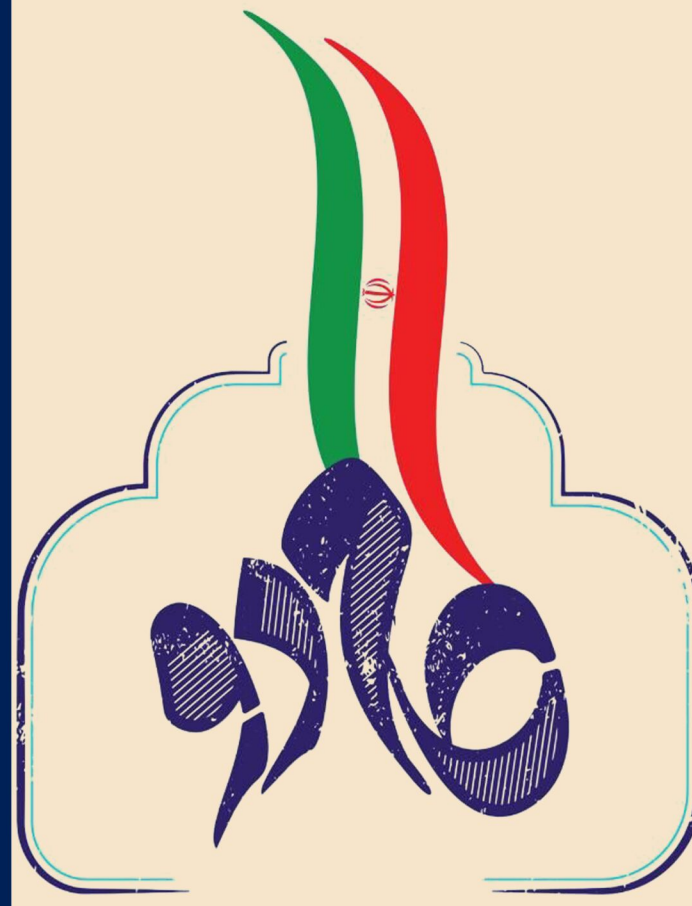
ما همه از جان و دل قربانی جانان شویم
تا شود احیا به هر ظلمت سرا فریاد عشق

عشق ما عشقی بود پیوسته بر ذات ازل
در شگفت آید از این پیوستگی استاد عشق

طفل بازی هست جان بازی به پیش دیده ام
چار زانو می نشیند نزد ما فرهاد عشق

آبدیده می کند تیغ مرا زهرآب درد
جان فدای شادکامی های غم آباد عشق

فرامرز محمدی پور



ماه باخود یک بغل احساس ناب آورده است
در دل تاریکی شب آفتاب آورده است

ما که عمری مست صهبای نگاهش بوده ایم
یار با خود باده و جام شراب آورده است

مثل یک آتشفشان، خاموش در خود سوختیم
ساقی دُردی کش میخانه آب آورده است

دل به امید وصال دوست همچون سروها
زیر بار زخم های کهنه تاب آورده است

بهمن سال هزارویسصدوپنجاه و هفت
عطر و بوی تازه ای از انقلاب آورده است

#بهرام_مژدهی

بد بوده آیا انقلاب؟ آری؟
چون بر مخالف هاش زندان داشت؟ نه نه
من و تو خوب می دانیم
اینکه برای عده ای نان داشت

از انقلاب این سهم مردم بود؟
ک سفره تان پُر، مال ما خالی
اصلا بیا رو راست تر باشیم
مانده ست بر مردم دگر حالی؟

لعنت به هرچه مفسد فی الارض
لعنت به مسئول خیانتکار
دیگر مدارا هیچ جایز نیست
نفرین به آقازاده ی سربار

باید بصیرت داشت ای مردم
باید که ایمان داشت ای مردم
در خاطره دارید که، دشمن
بر نیزه قرآن داشت ای مردم ...

اصل و نسب دارم که معلوم است
از یاهو گویان نیستم اصلا
اما اگر حرف از چپاول شد
سر می رود از جان من حتما

رسمش نبوده این چنین آخر
در راه کشور می شوم قربان
با خون سرخم می نویسم باز
جمهوری اسلامی ایران

امیررضا ستایش صومعه سرائی

ای صاحبان شهر بیدارید؟
این مردم ساده رکب خوردند
صورت به سیلی سرخ می دارند
از اندرون عمریست پژمردند

از کار و بار و شغل حرفی نیست
بحثی نبوده حسرتش مانده
تنها سوالی از شما داریم
فرزند خود هم بوده درمانده؟

تا کی کهنسالان سر کارند؟!
باید که فرصت به جوانان داد
سرمایه ی با ارزشی هستند
باید به آنها نیز، میدان داد

باید حمایت کرد آنها را
الآن جوان هستند و پربارند
با این همه فرصت و ثروت، حیف
بیکار هستند و گرفتارند

روز جزا را یادتان رفته
دردانگان خفته در غفلت
هرچه نکرده بر شما ها صرف
گفتید بوده حتما او حکمت؟

با این شهیدان غریب شهر
پیمان تان این بوده وللهی
سوگند بر خون شهیدان که
هستید بعضاً توی گمراهی

اصلا زبان شعر می فهمید؟
باید چگونه فقر ها را دید
بر مادر داغ جوان دیده
شرمندگی را هیچ می دانید؟



با نام ایزد، ایزد منان
شعرم شده آغاز با خونم
من صاف و ساده بوده ام اما
جرمم فقط این بوده مجنونم

دل بسته این آب و این حاکم
دل ناگران مردمم هستم
شاید برای عده ای تلخ است
این شعر اما من که سرمستم

تیر کمانم رو به یک سمت است
از شعر من خون می زند بیرون
مثل شهیدانی که جان دادند
از سینه ام چون می زند بیرون

حرف من از شهر خودم بوده
شهری که سر تا پاش آوار است
استان و یا کشور بماند بعد
در سطح کشور حرف بسیار است

هر روز دل خونابه می نوشد
چندی ست این تن سخت تبار ست
حرف تمام نسل ما امروز
حرف سر شوریده با دار است



بیوگرافی (غلامرضا رحمدل)



غلامرضا رحمدل در سال ۱۳۳۰ در لاهیجان به دنیا آمد. رحمدل قبل از دوره دبستان به مدت دو سال به یادگیری قرآن در مکتب خانه پرداخته و دوره دبستان را در روستای محل تولدش گذراند. مقطع متوسطه را در دبیرستان مهدویه لنگرود، کارشناسی زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه تربیت معلم (سال ۱۳۵۷)، کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه تهران (در سال ۱۳۶۴) و دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تربیت مدرس در سال ۱۳۷۱ گذراند.

رحمدل در سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۳ ریاست آموزش و پرورش لنگرود را برعهده داشت و معاون اداری و مالی دانشگاه آزاد واحد رشت طی سالهای ۱۳۶۴-۱۳۶۶ بود. همچنین از سال ۶۳ تا ۶۵ رئیس آموزش و پرورش بندر انزلی و معاون جنگ دانشگاه گیلان بین سالهای ۱۳۶۵-۱۳۶۶ بود.

رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی ۱۳۷۰-۱۳۷۶ معاون دانشجویی و فرهنگی دانشگاه گیلان ۱۳۷۴-۱۳۷۵، مسئول بسیج اساتید استان گیلان و عضو شورای فرهنگی عمومی استان گیلان عضو شورای فرماندهی سپاه لنگرود در سال ۱۳۵۹ عضو مسئول حزب جمهوری اسلامی لنگرود ۱۳۶۱-۱۳۶۳ مربی دانشگاه گیلان ۱۳۶۵-۱۳۷۱ استادیار دانشگاه گیلان ۱۳۷۱-۱۳۸۰ دانشیار دانشگاه گیلان ۱۳۸۰ استاد دانشگاه گیلان از سال ۱۳۸۵ گوشه‌ای از عناوینی است که این صاحب قلم و اندیشمند گیلانی برعهده داشت.

مرکز پژوهشی گیلان‌شناسی دانشگاه گیلان یادگار ماندگار آن استاد فقید است. غلامرضا رحمدل در کنار تدریس به سرودن شعر و تحقیق می‌پرداخت. بسیاری از اساتید فعلی گروه ادبیات دانشگاه‌های گیلان و آزاد رشت از شاگردان غلامرضا رحمدل هستند.

برنده مسابقه شعر جنگ و دریافت نامه افتخار از وزیر وقت فرهنگ و ارشاد اسلامی مهر ماه ۱۳۶۰، دریافت دیپلم افتخار ۸ سال دفاع مقدس از معاونت فرهنگی ستاد فرماندهی کل قوا ۱۳۶۸، احراز مقام نخست در دومین جشنواره سراسری دانشگاهیان ایران ویژه عزت و افتخار حسینی بهمن ماه ۱۳۸۱، احراز مقام سوم در مسابقه سراسری عباس (ع) باب الحوائج در بخش مقاله خرداد ماه ۱۳۸۳، برگزیده کتاب سال دفاع مقدس در سال ۱۳۸۶ کتاب گزاره‌های چاه و آه، برگزیده مسابقه نقد کتاب سال در ۱۳۸۶ با نام نگاهی به نقد ادبی - از سوی سرای اهل قلم بخشی از مقامهای علمی است که این استاد عزیز در طول دوران پربار و شریف زندگی خویش آنها را کسب کرده‌اند.

شاعر، نویسنده و پژوهشگر سرشناس گیلانی عصر سه‌شنبه ۲۵ فروردین ۱۳۸۸ در سن ۵۸ سالگی در بیمارستان گلزار رشت درگذشت. وی که از مفاخر نام‌آشنای علمی و فرهنگی کشور و تاثیرگذار در حوزه ادبیات دفاع مقدس بود، دارای دکترای ادبیات فارسی و اولین کسی بود که به کرسی استادی دانشکده علوم انسانی دانشگاه گیلان رسیده است.

رحمدل آثار مختلفی را در حوزه ادبیات فارسی، شعر، پژوهش‌های دینی و مذهبی، دفاع مقدس و عاشورا به چاپ رسانده بود.

آثار او علاوه بر چاپ در قالب بیش از ۱۰ کتاب مستقل، در نشریات معتبر کشور نیز منتشر شده است. از آثار او می‌توان به کتاب‌های دیدگاه حکومتی سعدی، عروض فارسی، تذکره شهدای کربلا در دو جلد، از کربلا تا حره، حماسه عطش، از زمزمه تا فریاد، برگزیده ادبیات معاصر، گزاره‌های چاه و آه، چشیدن دریا، مجموعه مقالات گیلان‌شناسی و کاستی از اشعار گیلکی اشاره کرد.

از مطالعه ی این کتاب بر می‌آید که رحمدل دارای اعتقادات ریشه دار مذهبی است. این افکار و اندیشه ها در شعر او جاری شده و این ترکیب حماسه و عرفان را آفریده است. این عمل به تعهد شاعر است که کلام او را موثر و شعر او را تاثیر گذار نموده است. کتاب از

زمزمه تا فریاد میتواند نماد ادبیات پایداری گیلان به حساب بیاید.

ادامه در صفحه ی بعد...

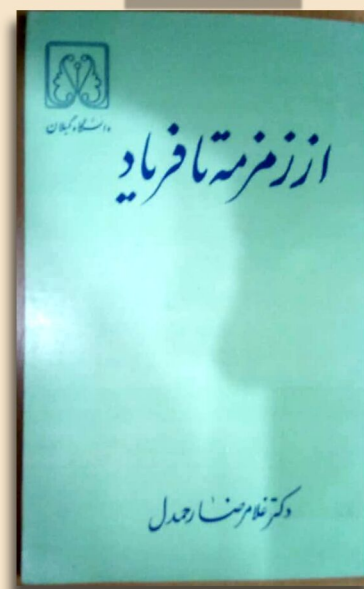


معرفی کتاب "از زمزمه تا فریاد"



«از زمزمه تا فریاد» بیش از چهل و هشت قطعه سروده که تحت لوای چهل و هشت عنوان گرد آمده است این سروده‌ها اعم از سنتی، سپید یا آزاد و نیمایی هست که در طول سالهای پنجاه و پنج الی هفتاد و یک سروده شده و در مجموعهای بالغ بر شصت و پنج صفحه در بهمن ماه ۱۳۷۲ به همت دانشگاه گیلان منتشر و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.

پیش از این گفته شد «از زمزمه تا فریاد» مشتمل بر چهل و هشت سروده است لیکن از چهل و هشت سروده نه سروده در قالب نیمایی و سپید است که مضمون همه آنها مذهبی و انقلابی است که شاعر با آنکه در زمان سرودن این اشعار در اوج جوانی بوده و لذا انتظار میرفته اشعار عاشقانه بگوید اما به سبب دلداگیهایش به انقلاب و اهداف انقلاب اسلامی از بیان اشعار عاشقانه پرهیز میکند و در حقیقت مبلغ اسلام و انقلاب اسلامی میشود.



همچنین از میان موضوعاتی که بیشتر ذهن شاعر را به خود مشغول داشته همانا شهادت است و لذا بیشتر این سروده‌ها متوجه شهیدان است و احتمال می‌رود شاعر با آنها مأنوس بوده و رفاقتی داشته و لذا حداقل و یا حداقل اینکه شهیدان مذکور اهل گیلان اند و از این حیث هم ولایتی شاعر محسوب میشوند. بنابراین شاعر بر خود لازم میداند یاد و خاطره آنها را (اگرچه در حدّ توانش) در تاریخ ادبیات زنده نگه دارد. اشعار سپید و نیمایی کتاب بیانگر این است که مسئله شهادت به تمام معنا اندیشه شاعر را به خود معطوف داشته است.

اشعار کلاسیک «از زمزمه تا فریاد» که عبارت است از یک تضمین، چهارده غزل و تعداد سه عنوان مثنوی و تعداد قابل توجهی رباعی و دوبیتی که خود حکایت از توانمندی شاعر در سرودن قالبهای مختلف شعر کلاسیک دارد. کتاب مذکور شایستگی آن را دارد که به عنوان یکی از منابع شعر انقلاب جهت استفاده و بهره‌بری پژوهشگران و محققین قرار گیرد. چرا که بخش عمده اشعار کلاسیک و شاید بهتر که بگوییم کل سروده‌های این کتاب به موضوعات حوادث بعد از انقلاب یا حداقل انقلابی مربوط میشود، البته پرواضح است که در این میان مسئله شهید و شهادت بیش از هر موضوع دیگر پرداخته شده است. چه اینکه از کل اشعار موزون یک غزل در ارتباط با بهار و یک غزل مربوط به حضرت مهدی (عج) است. در حالیکه تعداد زیادی از سروده‌های آن مربوط به پاسدار، حضرت امام (ره)، میرزا کوچک خان جنگلی، آزادگان، شهید، شهید صادق ترکاشوند، شهید کریمی، شهی مطهری، پدر سه شهید و حضرت عباس (ع) که در این سروده نیز به مسئله شهادت توجه شایانی شده است. و این همه حکایت از التزام و دلسپردگی شاعر به انقلاب و ارزشهای اسلامی دارد.

بی‌گمان و بی‌هیچ شکی میتوان انتظار داشت اشعار این دفتر سرشار از کشفیات شاعرانه، مراعات النظیر، ترکیبات و تشبیهات نو و خواندنی است البته تازگی بعضی از این ترکیبات و تشبیهات نسبت به زمان شاعر قابل بحث و توجه بوده است.

از دیگر ویژگیهای اشعار از زمزمه تا فریاد استفاده شاعر از پارادکس است که اغلب در یک مصرع و بعضاً در دو مصرع از این صنعت بهره‌بری شده است مانند:

دکتر رحمدل علاوه بر اینکه از آیات قرآن و گفتار دیگران استفاده بهینه در سروده‌هایش کرده است و ماهرانه آنها را در میانه کلامش بکار گرفته از اسامی کتب مخصوصاً کتب عرفانی هم به خوبی سود جسته و توانمندی خویش را از این حیث هم به احسن وجه نمایان ساخته است.



داستان کوتاه

صبح پیروزی

اثری از معصومه فرمانی



روی پله ها نشست و بند کفشش را محکم بست همسایه طبقه بالایی با آن شکم ورقلمبیده و کراوات بلند و پهنی که بسته بود از بالای تراس زیر چشمی می‌پاییدش، رسول یواشکی به قیافهٔ مرد همسایه نگاهی انداخت و پوزخندی زد. چند روزی بود از بالای تراس نگهبانی محله را می‌داد شاید به خاطر شعارهایی بود که روی بعضی از دیوارهای کوچه نوشته شده بود. آقای اسدی یک مأمور آدم‌فروش بود که توی ساواک کار می‌کرد، به قول مادر به بچه کوچک رحم نمی‌کرد چه برسد به این جوان‌هایی که توی تظاهرات شرکت می‌کنند شاید به خاطر ترس از همین آدم هم بود که بعد از گذشت این همه مدت دیوار محل پاک‌پاک مانده بود تا اینکه بچه‌های مسجد دل را به دریا زده بودند و دیوار این کوچه هم مزین شده بود به شعار "مرگ بر شاه" و "تاخون دررگ ماست، خمینی رهبر ماست"

از این که می‌دید اسدی اینطور حرص می‌خورد دلش خنک می‌شد. چند بار دیده بود که او چطور بچه‌ها را با چک و لگد سوار ماشین کرده بود و فرستاده بودشان ساواک. به سر رسول زده بود او هم اعلامیه پخش کند قیافه اسدی عجب دیدنی می‌شد وقتی می‌دید توی روز روشن محله پر شده از اعلامیه. کیفش را از روی پله برداشت و از فکری که به ذهنش آمده بود خنده‌ای روی لب‌هایش نشست.

بعد از مدرسه همراه ایمان به خانه‌شان رفت، زیرزمین خانهٔ آنها پر بود از نوارهای سخنرانی حضرت امام، یک دستگاه کپی هم توی زیرزمین بود که صحبت‌های امام که دست نویس شده بود را تکثیر می‌کرد و بعد هم تمام برگه‌ها دست به دست می‌شد و مردمی که نمی‌توانستند صحبت‌های امام را بشنوند با خواندن این اعلامیه‌ها خون تازه‌ای به رگ‌هایشان تزریق می‌شد، رسول دو بسته اعلامیه را برداشت و به زور توی کیفش جا داد بعد هم بلند شد به طرف خانه حرکت کرد.

شام را که خود سریع خودش را به اتاقش رساند ساعت ۹ شب که حکومت نظامی شروع می‌شد به قول معروف پرنده توی کوچه و خیابان پر نمی‌زد البته این سکوت هم برای سرگرم کردن مأمورها بود، بچه‌ها زیر پوستی کار خودشان را می‌کردند صبح که بلند می‌شدی یک شعار جدید و یک دیوار دیگر رنگین شده بود. رسول دست توی کیف برد و بسته اعلامیه‌ها را بیرون آورد بعد هم یکی از آنها را با دقت خواند امام وعدهٔ پیروزی داده بود و اینکه لحظهٔ انتظار نزدیک است و ما به حول و قوه الهی پیروز می‌شویم. رسول ده تا ده تا اعلامیه‌ها را از هم جدا کرد و گوشه‌ای گذاشت و بعد هم آماده شد تا بخوابد اما اصلاً خوابش نمی‌گرفت مدام نقشه فردا را توی ذهن خودش مرور می‌کرد این قدر به فردا فکر کرد که پلک‌هایش کم‌کم سنگین شد و به خواب رفت. صبح زود از خانه زد بیرون، هوای آخرین ماه پاییز حال هر آدمی را سر جایش می‌آورد سوز سردی که روی گونهٔ رسول می‌نشست آتش جاننش شعله‌ورتر می‌شد، صدای خرد شدن برگ‌ها تا عمق جاننش نفوذ می‌کرد می‌خواست غرور اسدی و دیگران که وابسته به رژیم بودند را همین طور خرد کند. قدم‌هایش را بلند و مصمم برمی‌داشت، مشت‌هایش را گره کرده بود قرار بود از سر چهارراهی که منتهی به خیابان‌شان می‌شد تظاهرات شروع شود وقتی به میدان رسید سیل جمعیت را مشاهده کرد که یکصد شعار می‌دادند. مرد و زن کنار هم دوشادوش برای حفظ آرمان‌هایشان می‌جنگیدند صداها بلند و بلندتر می‌شد "توپ تانک مسلسل دیگر اثر ندارد" و دسته دیگر فریاد می‌زدند "شاه به جز خودکشی راه دگر ندارد" رسول مانند یک آبراهه باریک که از یک سوراخ کوچک فوران زده باشد با شور هیجان خودش را به این اقیانوس انسانی رساند و مشت‌های گره کرده‌اش را بالا برد و محکم فریاد زد "مرگ بر شاه" جمعیت به سمت خیابان پایین حرکت کردند، نزدیک کوچه که رسید اسدی تازه داشت از خانه بیرون می‌آمد چند تا سرباز با جیب انتهای کوچه را بسته بودند و آماده شلیک بودند. جمعیت هر چه جلوتر می‌رفت تیرهای هوایی بیشتری هم شلیک می‌شد جمعیت یکصد فریاد می‌زد "به گفته خمینی، ارتش برادر ماست" و جلوتر می‌رفتند، اسدی با خشم در را بست و با سرعت وارد کوچه شد، رسول با دیدن اسدی دستش را زیر کاپشن برد و یک دسته از اعلامیه‌ها را بیرون آورد و به هوا پرتاب کرد و بلافاصله دسته بعدی را، ورقه‌ها توی هوا پیچ و تاب می‌خوردند و هر کسی دستش را بلند می‌کرد می‌توانست یک اعلامیه را بگیرد، رسول از صف بیرون آمد حالا نوبت خانه‌ها بود تک تک اعلامیه‌ها را از لای در داخل حیاط خانه انداخت، اسدی با قدم‌های کوتاه توی پیاده‌رو حرکت می‌کرد و مدام به پشت سرش نگاه می‌کرد، با دیدن رسول برای یک لحظه سر جایش می‌خکوب شده با چشمهای از حدقه بیرون زده متعجب به رسول نگاه کرد بعد هم برگشت به طرف رسول مچ دستش را گرفته و گفت: "پدرسوخته داری چه غلطی می‌کنی" رسول خندید "می‌خندی؟ وقتی دادم انداختنت توی گونی خنده یادت میره" رسول دستش را کشید اما هر چه زور زد نتوانست آن را از دست گنده اسدی بیرون بکشد آنقدر سفت دست او را چسبیده بود که فکر می‌کرد هر آن ممکن است استخوانش خرد شود، بعد هم رسول را کشان‌کشان به طرف ماشینی برد که آن طرف کوچه پارک بود، چند نفر از بچه‌های مسجد که از توی جمعیت رسول را می‌پاییدند به آنها نزدیک شدند اسدی فریاد بلندی سرشان کشیده به خیال خودش خواست از آنها زهر چشم بگیرد اما بعد از بلند کردن صدایش دید که تقریباً بیشتر جمعیت به طرف آنها می‌آید، مشت‌های گره کرده و صدای بلند شعارهایشان او را به وحشت انداخته بود دست رسول را ول کرد و با قدم‌های بلند به طرف مأمورهای انتهای کوچه حرکت کرد این آخرین دیدار رسول با اسدی بود، بعد از یک هفته غیبتش در محله خانواده‌اش هم از طبقه بالا نقل مکان کردند.

۱۲ بهمن بود، رسول صبح زود به سمت بهشت زهرا (س) حرکت کرد تا از نزدیک صحبت‌های امام خمینی را بشنود حالا دیگر می‌توانست ایشان را از نزدیک ببیند، خیلی دلش می‌خواست اسدی و دیگر ساواکی‌ها را بعد از پیروزی انقلاب می‌دید حالا حتماً قیافه‌شان خیلی دیدنی‌تر از قبل بود.



موسسه آموزش عالی جهاد دانشگاهی رشت معاونت فرهنگی و دانشجویی



بیست و دوم بهمن، عید بزرگ ملت ما



بیست و دوم بهمن، عید حقیقی برای ملت ماست. بیست و دوم بهمن، برای ملت ما در حکم عید فطری است که ملت در آن، از یک دوران روزه سخت خارج شد؛ دورانی که محرومیت از تغذیه معنوی و مادی را بر ملت ما تحمیل کرده بودند. بیست و دوم بهمن، در حکم عید قربان است؛ زیرا در آن روز و به آن مناسبت بود که ملت ما اسماعیل‌های خودش را قربانی کرد. بیست و دوم بهمن، در حکم عید غدیر است؛ زیرا در آن روز بود که نعمت ولایت، اتمام نعمت و تکمیل نعمت الهی، برای ملت ایران صورت عملی و تحقق خارجی گرفت. مسئولان برگزارکننده دهه فجر، باید تا آن جا که در وسعشان است، با برنامه‌های خوب و متنوع و پرمغز و پرمعنا، مردم را با حقیقت این دهه آشنا کنند.

